

سلام و درود فراوان بر آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و دوستان عزیز و بزرگوار

با اجازتون یک متنی از برنامه ۹۹۴ می‌خواهم به اشتراک بگذارم.

با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مُردنا
ز آن که تو آفتابی و، بی تو بُودِ فِسرْدنا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹)

مولانا از طرف هر انسانی می‌گوید که ای زندگی، ای خداوند اگر با تو باشم، وصل به تو باشم، از جنس تو باشم، در این صورت هم زنده‌ام هم زندگی می‌کنم. اگر به تو وصل نباشم، بی تو باشم، در این صورت مُردم و هیچ شدم. در این جا فنا یعنی هیچ ارزشی ندارم برای این که تو به من به مثال آفتابی و اگر تو نباشی من افسرده می‌شوم، منجمد می‌شوم.

لیک گر آن قوت بر وی عارضی ست
پس نصیحت کردن او را راییضی ست
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۷۹)
-قوت: غذا
-راییضی: رام کردن اسبِ سرکش

مولانا می‌گوید در ذهن، ما به صورت من‌ذهنی غذای بیرون می‌خوریم مثلاً غذای درد می‌خوریم، غذای رنجش می‌خوریم. این من‌ذهنی خوش‌آدا نیست، بدآدا است. یکی از آداهای بدش خواستن است، انتظار دارد هرکسی یک چیزی به او بدهد چون فکر می‌کند آن چیزها زندگی‌اش را زیاده‌تر می‌کنند و اگر ندهند می‌رنجد! رنجش، خشم، کینه‌ورزی، حسادت، نگرانی، احساس گناه و دیگر هیجانات من‌ذهنی، بدآدایی و عارضی‌ست. ما این‌ها را می‌خوریم. خشمگین می‌شویم، خشم را می‌خوریم و بدنمان خراب می‌شود، چهار بُعدمان خراب می‌شود، خَرُوب به کار می‌افتد. پس نصیحت کردن آدم‌هایی مثل مولانا تربیت‌کننده است، «راییضی‌ست» یعنی ما را درست می‌کند.

چون کسی کو از مَرَضِ گِلِ داشت دوست
گر چه پندارد که آن خود قوتِ اوست
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۰)

برای این که کسی که به خاطر مریض بودن یعنی همانیدن با چیزها «گِل» دوست دارد، گِل یعنی چیزهایی که از دنیا می‌گیرد می‌خورد مثل همین خشم و تأیید و توجهی که از ذهن می‌گیریم. هر غذایی که چیزهای ذهنی به ما می‌دهد غذای بد است. مثلاً ما به پولمان نگاه می‌کنیم حس امنیت بکنیم، می‌بینید که این پوشالی است. همین که پولمان پایین آمد حس امنیت از بین می‌رود یا با کسی دوست بشویم می‌گوییم این دوست من است پشت من است، یک دفعه می‌بینیم که نه، این شخص به ما خیانت می‌کند، پشتمان خالی می‌شود. این فایده ندارد چون ما از مرض گِل دوست داشتیم.

قوتِ اصلی را فرامُش کرده است
روی، در قوتِ مرض آورده است
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۱)

غذای خوب آن است که فضا را باز کنیم از طرف زندگی می‌آید مثلاً شادی بی‌سبب، خرد زندگی، حس امنیتی که خداوند می‌دهد، حس هدایت، حس قدرت و همه این‌ها از آن‌ور می‌آیند قوت اصلی‌ست. گرچه در من‌ذهنی می‌پنداریم که این همانیدگی‌ها غذای ما هستند در این صورت قوت اصلی، غذای اصیل را که از آن‌ور می‌آید فراموش کردیم و به‌صورت من‌ذهنی رو به غذاهای بد آورده‌ایم.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدرِ توست راه
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱)

بی‌نهایت خداوند را شاکرم به‌خاطر وجود این برنامه بی‌نظیر.

با احترام
توران از استرالیا